

گفت‌وگو با مجید یونسیان جامعه‌شناس

دوست و هم‌کلاسی سید محمد امین قانع‌ی‌راد

دانشجویی که دفترچه گاهی‌اش از او جدا نشد



مریم جمشیدی خبرنگار

۲۴ خرداد دومین سال محرومیت جامعه‌شناسی ایران از حضور یکی از چهره‌های علمی است که در حوزه جامعه‌شناسی رد پای ماندگاری از خود به یادگار گذاشت و به همین بهانه دیدار و گفت‌وگویی با دوست محمد امین قانع‌ی‌راد داشتم. سنگ بنای دوستی سید محمد امین قانع‌ی‌راد و مجید یونسیان از مهر ۱۳۵۵ در باغ نگارستان که محل دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بود، گذاشته شد و تا واپسین روز زندگی‌اش برقرار بود. این دیدار در خانه استادم و با حضور فرزندش «عزیز قانع‌ی‌راد» که در غیاب مادرش میزبانی می‌کرد، برگزار شد. هر بار که نام قانع‌ی‌راد برده می‌شد؛ اصلاً احساس نمی‌کردم درباره یک فرد غایب صحبت می‌کنیم؛ برای همین حضور او در لحظه لحظه گفت‌وگوی دو ساعته‌مان که چکیده‌اش را در ادامه می‌خوانید، محسوس بود.

■ نحوه آشنایی‌تان با سید محمد امین قانع‌ی‌راد چگونه بود؟

ما ورودی سال ۵۵ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بودیم. البته یک سال قبل از ورود به دانشگاه تهران، در مشهد تاریخ می‌خواندم. بنابراین اول مهر ۵۵، اولین روز آشنایی من با قانع‌ی‌راد بود و تا آخرین لحظه عمر او هم این دوستی ادامه یافت. در وهله اول آنچه باعث شد توجه من به قانع‌ی‌راد جلب شود، فیزیک و ظاهر متفاوت او بود؛ قد رشید و سیبیل بلندی که در کنار موی کوتاه‌شده از سربازی، توجه را به خود جلب می‌کرد.

خاطرات و چیزهایی که در ذهن انسان از یک دوست و یک رابطه باقی می‌ماند؛ همان چیزهایی است که تشکیل دهنده شخصیت آدم‌ها و رابطه آنان است. دوستی ۴۰ ساله من و او نیز از این امر مستثنی نیست یعنی الان خیلی از خاطرات این ۴۰ دهه از ذهن من حذف شده و فقط خاطراتی باقی مانده است که شکل گرفته از شخصیت و منش فردی و علمی قانع‌ی‌راد. برای همین قانع‌ی‌رادی که من در آخرین روز عمرش دیدم؛ همانی بود که ۴۰ سال قبل دیده بودم و این نشان‌دهنده آن تأثیری است که ما بر یکدیگر گذاشته‌ایم؛ ناشی از همان خاطرات در گذر زمان است. اینجا لازم است یادآوری کنم سه مرجع داریم که در شکل‌گیری شخصیت‌ها خیلی مهم است. یکی میراث ناب علمی و آن چیزی است که ما در تاریخ علم و دانشمندان و جلوه علمی می‌بینیم - دومی اراده،

توان و شخصیت فردی است و سومی حوادثی است که تحت تأثیر جغرافیا و شرایط اجتماعی در طول عمر یک فرد رخ می‌دهد. این سه مرجع است که هم‌خاطرات یک رابطه را تشکیل می‌دهد و هم شخصیت ما را می‌سازد. البته من فعلاً به دلایلی معذور از گفتن برخی خاطرات هستم اما مطمئناً به خاطر اهمیت تاریخچه دانشکده علوم اجتماعی بخصوص جریاناتی که این دانشکده پس از انقلاب اسلامی به خود

دیده، روزی گفته می‌شود. ■ شما می‌گویید ۴۰ سال قبل با دکتر قانع‌ی‌راد آشنا شدید و تأکید هم دارید شخصیتی که ابتدا در ایشان دیدید؛ در طول این سال‌ها تغییر نکرد. مشخصه‌های این شخصیت چیست که تأکید دارید طی ۴۰ سال تغییر نکرد و همچنان همراه او ماند؟

من قانع‌ی‌راد را با دو ویژگی شناختم که این دو ویژگی تا آخرین لحظه عمر همراهش بود. او را در اولین روزی که دیدم، یک دفترچه کاهی با خود داشت و هرگز این دفترچه‌ها از او جدا نشدند. این دفتر کاهی، نماد و جلوه‌ای از اراده و پشتکار بود. قانع‌ی‌راد از روز اول آمده بود تا یاد بگیرد و نه اینکه صرفاً مدرکی دریافت کرده و بی زندگی‌اش برود. او آمده بود تا کاری بکند و اراده خاصی هم برای تحقق این امر داشت. ویژگی دوم او هم کتابخوانی‌اش بود و بسیار در این مسیر با انگیزه بود. یادم هست او تنها دانشجویی بود که از روز اول دانشگاه کتاب دستش بود و هر کتابی را که می‌خواند بلافاصله خلاصه‌نویسی می‌کرد.

عزیز قانع‌ی‌راد؛ بابا حتی قبل از اینکه وارد دانشکده علوم اجتماعی شود، یک دفترچه کاهی تهیه کرده بود و اسم دفترچه‌اش را هم انسان شناسی گذاشته بود و در آن هر مطلبی از کتاب‌های دکتر شریعتی یا سایر کتاب‌ها که درباره جامعه بود و توجهش را جلب می‌کرد، می‌نوشت.

■ خاطراتان هست روز اولی که به دانشگاه رفتید چه کتابی دست ایشان بود؟

بله، کتاب مبانی جامعه‌شناسی دکتر ترابی دستش بود. جالب است بدانید که هیچ کدام از ما یعنی بقیه دانشجویها کتابی همراه خود نداشتیم. همین‌ها باعث شد تا منوجه شوم قانع‌ی‌راد واقعاً خواست و اراده‌ای برای یادگرفتن دارد. او نیامده بود که فقط مدرک بگیرد و دانشجوی معمولی باشد و همین‌ها او را از بقیه دانشجویان آن دانشکده متفاوت کرده بود.

■ با توجه به آنچه گفتید دکتر قانع‌ی‌راد برای یادگرفتن چه چیزی به دانشکده علوم اجتماعی آمده بود؟

من متوجه شدم قانع‌ی‌به دنبال شناخت سه چیز است؛ خدا، انسان و جامعه. او تا روز آخر عمرش درگیر اینها بود. او برای شناخت خدا به عرفان پناه آورده بود. یادم هست روزهای اول دانشجویی به من گفت بیا برویم کتاب بخیریم و من را به کتابفروشی پدرش در ناصر خسرو برد. آنجا دو تا کتاب قطور و بسیار بزرگ برداشت؛ یکی از آنها خب کتاب به زبان عربی بود به همین خاطر قانع‌ی‌ گفت باید زبان عربی هم بخوانیم. از سوی دیگر او درگیر مسأله انسان بود و در این رابطه بشدت متأثر از شریعتی بود و او را تقریباً بهترین مرجع برای شناخت انسان می‌دانست. اما در کنار این دو، در پی شناخت جامعه هم بود. بارها از زبان خودش شنیدم که می‌گفت رشته جامعه‌شناسی را فقط با هدف شناخت جامعه انتخاب کرده است. بنابراین قانع‌ی‌راد با سه گرایش متفاوت به دنبال شناخت خدا، انسان و جامعه بود که به ترتیب شامل عرفان، نوگرایی دینی و علم جامعه‌شناسی است.

■ دکتر قانع‌ی‌راد برای شناخت این سه مقوله، چه اقداماتی انجام داد و چگونه به تردیدهایش مواجه می‌شد؟

قانع‌ی‌راد به مرور به این نتیجه رسید که برای شناخت این سه مورد باید اولویت قائل شود و اولویت را هم به جامعه‌شناسی داد. او در این مسیر، از شریعتی جدا نشد ولی عرفان را کنار گذاشت و البته به نقد هر دو اینها نیز پرداخت. او جامعه‌شناسی را ناپ‌ترین علم می‌دانست تا حدی که می‌توان گفت نسبت به جامعه‌شناسی تعصب هم پیدا کرده بود که البته بعدها این نگاه تعدیل یافت. از نظر قانع‌ی‌راد که تخصصش جامعه‌شناسی علم بود؛ مردم عادی مهم‌ترین منبع شناخت جامعه هستند. اینکه چه می‌خورند، چه می‌پوشند و روابط خانوادگی‌شان

■ چگونه است؛ بسیار مهمند و همین باعث شد تا توجه قانع‌ی‌راد نه تنها به مردم عادی جلب شود بلکه به مسائل عادی هم توجه کند؛ به همین خاطر

به مسائل همه حوزه‌های جامعه از نوجوانان گرفته تا زنان و سیاست توجه نشان می‌داد؛ ضمن اینکه تأکید داشت هم باید جامعه‌شناسان کلاسیک را بخوبی شناخت و هم تاریخ جامعه‌مان را دقیق بدانیم. برای همین یکی از کارهایی که در سال‌های آخر عمرش انجام داد؛ برگزاری مراسم بزرگداشت شخصیت‌های جامعه‌شناسی ایران نظیر توسلی، نراقی، تکمیل همایون و غیره بود؛ او در عین حال بسیار تأکید داشت که از نو باید افکار جامعه‌شناسان کلاسیک را مطالعه کرد. اقداماتی از این دست در شخصیت علمی قانع‌ی‌راد یک تعادل به وجود آورد اما تردیدهایش هنوز برطرف نشده بود. یعنی تا همین اواخر همچنان مردد بود برای فهم جامعه باید دقیقاً به چه چیزی پناه برد و از چه دانشی کمک گرفت؛ مثلاً باید به دین پناه برد یا دانش وارداتی جامعه‌شناسی؟ برای همین توجهش هم به فلسفه خیلی افزایش یافته بود و هم به شناخت‌های بومی اما همچنان کم‌اکان این تردیدش پابرجا بود که برای حل مسائل جامعه‌مان بهترین کار چیست. البته این را هم تأکید می‌کرد که باید یک چارچوب نظری تلفیقی تعریف کرد که بتواند مسائل جامعه ایران را پاسخ دهد.

■ درباره روحیه پرشگری آقای قانع‌ی‌راد در دوره لیسانس و نحوه حضور ایشان در کلاس‌ها و تعامل با استادانش بگویید.

من و قانع‌ی‌ کلاس‌ها را خیلی جدی گرفته بودیم. اغلب در صندلی اول می‌نشستیم و جلسه درس را با سؤال از استاد شروع می‌کردیم. یادم هست یکی از استاد‌های معروف که خدا حفظش کند؛ از سؤالات ما به قدری کلافه شد که هر دو ما را صدا زد و گفت: «اگر می‌خواهید سرکلاس نیایید، از نظر من ایرادی ندارد و مطمئن هم

■ شاید آخر ترم نمره‌تان را می‌دهم اما اگر می‌خواهید سر کلاس حاضر شوید، اینقدر سؤال نپرسید.»

■ پاسخ شما به این پیشنهاد چه بود؟ می‌گفتم «چشم، دیگر اینقدر سؤال نمی‌کنیم» اما همچنان جلسه بعد، همان روال سؤال پرسیدن برقرار بود.

■ پرسش یا گفت‌وگویی بین دکتر قانع‌ی‌راد و یکی از استاد‌هایتان هست که متفاوت بوده و در خاطراتان مانده باشد؟

بله و البته داستان دنباله‌دار است که مربوط به دو مقطع لیسانس و فوق‌لیسانس ما می‌شود. دوره لیسانس دکتر سروش استاد فلسفه و منطق‌مان بود و کلاس هم خیلی شلوغ می‌شد. حدود ۱۰۰ دانشجو سر کلاس او می‌آمدند و محافظان آقای سروش هم گوشه کلاس می‌ایستادند. یادم هست روزی ایشان یک بحث منطقی را سر کلاس مطرح کرد و بعد از پایان، گفت «کسی سؤالی دارد؟» من که به همراه قانع‌ی‌راد روی صندلی‌های ردیف اول نشسته بودیم، دستم را بالا بردم و سؤالی را مربوط به آن بحث مطرح کردم که منطق مبحث ارائه شده را با چالش مواجه می‌کرد. دکتر سروش شاید انتظارش را نداشت برای همین برافروخته شد و خطاب به من گفت بیرون بروم.

بلند شدم و از کلاس بیرون رفتم که از بدشانشی، باد در کلاس را با صدای بلند بست. آقای سروش که فکر کرده بود من عمداً در را بدین شکل بستم پیغام داده بود که «به فلائی بگوید درسش را حذف کند.» ناچار شدم همین کار را بکنم. این گذشت ۷-۶ سال بعد در مقطع فوق لیسانس که مجدداً دکتر سروش استاد درس روش تحقیق نظری ما شد. طبق معمول باز من و قانع‌ی‌راد ردیف جلو‌نشسته و درکل هم ۷ دانشجو در کلاس بودیم. استاد تا وارد کلاس شد با اینکه سال‌ها از آن داستان گذشته بود اما خیلی جدی و بدون شوخی گفت: «باز می‌خواهی در کلاس را بهم بزنی و بروی؟» تا اینکه قانع‌ی‌به کمکم آمد و



گفت: «نه استاد، این چیزها را یادش رفته و الان اگر باد هم در را به هم بزند، اونمی‌گذارد و در را هم نگه می‌دارد.» کل کلاس خندید و آقای سروش هم با اینکه آدمی نبود که لبخند بزند، خنده‌اش گرفت و خطاب به من گفت: «اگر دوستت به دادت نرسیده بود، باید این کلاس را هم حذف می‌کردی.»

خاطره دیگری هم از میزان باسواد بودن او دارم. وقتی دانشکده برای اولین بار می‌خواست بعد از انقلاب در مقطع ارشد دانشجو بگیرد، زمانی بود که آمریکا همه دانشجویان ایرانی را اخراج کرده بود لذا حدود ۷۰۰ نفر دانشجوی علوم اجتماعی مجوز گرفته بودند تا در کنکور ارشد شرکت کنند و دانشکده هم فقط ۷ دانشجو برای فوق لیسانس جذب می‌کرد. خاطرم هست که قانع‌ی‌به خاطر اینکه آن دانشجویان در آمریکا درس خوانده بودند، نگران بود سطح زبان انگلیسی ما پایین‌تر از آنها باشد و قبول نشویم. اما جالب است بدانید که قانع‌ی‌راد بالاترین نمره را بین بیش از ۷۰۰ نفر داوطلب کسب کرد.

■ شما در دوره لیسانس خود با دو مقطع مهم ایران مواجه شدید؛ یکی انقلاب اسلامی و دیگری انقلاب فرهنگی. نظر دکتر قانع‌ی‌راد در آن دوره به عنوان دانشجوی جامعه‌شناسی چه بود؟

ما هم مانند خیلی از دانشجویان و مردم هم جهت با انقلاب حرکت می‌کردیم. البته گرایش قانع‌ی‌راد که متأثر از شریعتی بود، بیشتر علمی و کمتر سیاسی بود. یکبار که دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی در اعتراض به سیاست‌های شاه تجمع کرده بودند، دکتر زنجانی معاون دانشکده به میان دانشجویان آمد. یکی از دانشجویان سوپر انقلابی که الان سوپر راستی است یکی از آجرهای کار شده در حاشیه باغچه حیاط دانشکده را برداشت و به سمت دکتر زنجانی پرتاب کرد. قانع‌ی‌ وقتی این صحنه را دید، ناراحت شد و گفت این چه برخوردی است که با یک استاد دانشگاه می‌کنند. برای همین ما از آنها جدا شدیم. سپس آن دانشجویان به سمت دفتر دکتر امانی رئیس دانشکده در طبقه دوم رفتند و قصد داشتند او را از پنجره به بیرون پرتاب کنند که عده‌ای از همان دانشجویان مخالفت کرده و مانع شدند. تا اینکه گارد امنیتی وارد دانشکده شد و دانشجویان را بیرون کرد و هشدار داد که همه خارج شوند. من یادم افتاد کیف و کتاب‌هایم را در کتابخانه دانشکده جا گذاشته‌ام برای همین برگشتم تا آنها را بردارم. قانع‌ی‌ و یکی دیگر از دوستان‌مان هم که قد کوتاهی داشت، مرا تنها گذاشتند و به سمت کتابخانه راه افتادیم اما در محاصره نیروهای گارد قرار گرفتیم.

تا اینکه یکی از دانشجویانی که از دور نظاره‌گر این صحنه بود، فریاد زد: «رهایشان کنید.» در همین موقع بقیه دانشجویها نیز به تبعیت از او شروع به اعتراض کردند و جو مجدداً متشنج شد. من و آن یکی دوست‌مان که قد کوتاهی داشت، توانستیم از این فرصت استفاده کرده، خم شده و از حلقه نیروهای گارد خارج شویم اما قانع‌ی‌ چون قد بلندی داشت، نتوانست فرار کند و کتک زیادی از مأموران خورد و مدت‌ها در خانه بستری بود با وجود این‌ها او حتی در آن دست هم دست از مطالعه و خواندن کتاب برنداشت.

■ در خاتمه اگر نکته خاصی مد نظرتان است، بفرمایید.

دکتر قانع‌ی‌راد دارای تساهل اخلاقی زیادی بود. چیزی که او را از سایر دانشجویان در آن دوره متمایز می‌کرد، دوستی با افراد مختلف با دیدگاه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی بود. او به عنوان رئیس انجمن جامعه‌شناسی برای افراد زیادی مانند آقایان نراقی، توسلی و صدیقی مراسم نکوداشت برگزار کرد در حالی که با نظرات بسیاری از آنان همسو و موافق نبود و به برخی از آنان نقد هم داشت اما به انجام این نوع کارها اهتمام جدی داشت چرا که معتقد بود روند گفت‌وگو باید بین همه برقرار باشد.

“

عزیز قانع‌ی‌راد؛ بابا

حتی قبل از اینکه

وارد دانشکده علوم

اجتماعی شود،

یک دفترچه کاهی

تهیه کرده بود و

اسم دفترچه‌اش را

هم انسان شناسی

گذاشته بود و در

آن هر مطلبی از

کتاب‌های دکتر

شریعتی یا سایر

کتاب‌ها را که

درباره جامعه بود

و توجهش را جلب

می‌کرد، می‌نوشت